

شمارش کل از یک کین  
 من دیده کردی تا مل  
 عجب آله در در از نقره خا  
 زرد بستینه دو ساعه کرده  
 رخسار میداد با ساعه کوه  
 چو بر نازک تنش برهنه است  
 بت چنین با هزاران تازی  
 نهاد از لعل سیراب و زرد  
 سدا از کوه مرصع جیب لولمان  
 خرامان بشود و آینه در دست  
 چو گل روی خود دید از مقابل  
 ز نقد خود درون کنج طرب کن  
 بخت و جوی تو رفت گسسته است

سمن در جیب کل در استی که  
 بجز آبی تنگ بر لاله کل  
 دو ماهی از دو ساعه کرده  
 ز زر کرده دو ماهی را مطلق  
 که حشش کید از نامه تاباهی  
 بزرگش در جیبش سیاه است  
 بچولان آمد از دیبای چینی  
 فردوزان تا جراب فرزندش  
 بعضی خانه طاهدس خرامان  
 خیال حسن خود با خود نمیست  
 عیار نقد خود را یافت کمال  
 بوقد آن خریداری طلب کرد  
 پرستاران ترش لب و مستاد

که رویت آتش من فداست  
 بر آن آتش دل و جانم بخت  
 کشته مصر جمال آباد از آن ملک  
 فتاد آنجا شش میله سمر ارد  
 که میبوی بود بهر چشم به جواه  
 کز آن داستان دلا آورد کرد  
 کز آن نقشش برت آید کلا  
 بجایان ز اشک غنای خرد  
 ز جیبش شفق کرد آتشکلا  
 نش نش بخش از عید ما  
 قران افکنده را با بسته  
 بکیم آن قران کرد در قش  
 لبس تو تو پوشیده در  
 ز کل بر کرد ایمان سمن

بمخلی کشید نیل چون نیل  
 مگرش طه دید آن ترکست  
 بنود آن خط سبلی بر رخ ماه  
 بهستان داد ششین از آن  
 بگفت نقشش او را خورده  
 بفضی کوزه عصاب تر داد  
 بصفت ده هلاله تقار  
 که تا از طارم دولت هلاله  
 نمود از طرف عارض کوشواره  
 که تا آن دولت دینی درش  
 چو غنچه با جمال تازه و تر  
 برت ساخت برتن برهنه

شمار